

بحران معنوی: حقوق بشر و نظریه سیاسی

دین در حقوق بشر

امانوئلا مرلی*

تاریخ دریافت: ۹۷/۰۸/۰۱ - تاریخ تأیید: ۹۷/۱۰/۲۰

DOI: 10.22096/HR.2019.105283.1103

چکیده

هدف من در این تحقیق تمرکز بر ایده بحران معنوی در عرصه حقوق بشر است. موضوعی که من آن را مورد بحث قرار می‌دهم به مجموعه‌ای اساسی از مسائلی مرتبط می‌شود که به هدف حقوق بشر، پایه اخلاقی آن‌ها و زمینه متافیزیکی غایی آن‌ها مربوط می‌شود. به شکل ساده تر این پرسش را مطرح می‌کنم که آیا در افراد نوع بشر چیز خاصی وجود دارد که آن‌ها را مستحق داشتن حق می‌کند؟ برخی از استدلال‌ها مانند عامل انسان، کرامت و قانون طبیعی کاملاً انتزاعی هستند. بنابراین می‌توان چنین فرض کرد که چون مسئله اهمیت کاربردی زیادی ندارد، این استدلال‌ها مرتبط نیستند. اما این فرض کمی عجولانه است، زیرا تعیین پایه و اساس حقوق بشر به معنی تعیین مشروعیت خود حقوق بشر در عرصه بین‌المللی است. من دیدگاه عملگرا ایگناتیف را که می‌توان به صورت یک جمله کلیدی خلاصه کرد در نظر می‌گیرم: «بدون هولوکاست اعلامیه حقوق بشر وجود نداشت. به خاطر هولوکاست، هیچ اعتقادی بی قید و شرطی در این اعلامیه وجود ندارد.» و دین داری استاک هاوس در دین و حقوق بشر توسعه یافته است: متکلمان دینی. هدف من این است که هر دو دیدگاه را بررسی کنم. هم دیدگاه ایگناتیف که از پرداختن به زمینه‌های مذهبی حقوق بشر دوری می‌کند و یک دیدگاه با پایه‌های سکولار با ایده عاملیت انسان ارائه می‌دهد و هم دیدگاه مکس استاک هاوس که بر خلاف ایگناتیف از اخلاقی دینی به عنوان پایه‌های حقوق بشر دفاع می‌کند. اول از همه از طریق این تجزیه و تحلیل، قصد دارم اشاره کنم در حالی که از یک سو احترام به هم نوعان ما نیازمند یک رویکرد محبت آمیز است و تعهد ما به حفظ نوع بشر نیازمند تقویت توسط ایمان دارد؛ از سوی دیگر پایه گذاری حقوق بشر در دین بسیار خطرناک است و ممکن است درگیری‌های خشونت آمیز میان مذاهب مختلف به وجود آورد. دوماً به انتقاد از دیدگاه ایگناتیف می‌پردازم، چرا که دفاع از حقوق بشر به عنوان ابزار عملگرایانه، در زمینه‌های عملی بسیار ضعیف است و نظام حقوق بشر نیازمند مبانی اخلاقی و متافیزیکی است که به طور جهانی شناخته شده باشد و به اجرا درآمده باشند. سوماً و در نهایت با استفاده از مفهوم رالز در خصوص همپوشانی اجماع، قصد من نشان دادن

عدم نیاز به توافق بر سر «بنیان‌های واحد» می‌باشد. در نظر گرفتن یک بنیان واحد توانا و معتبر برای حقوق بشر، ریسک پذیر است. در حالی که یک رژیم حقوق بشری بر بنیان‌های چندگانه استوار است. پذیرش حقوق بشر با بنیان‌های چندگانه توسط ما به پذیرش وسیع تر آن توسط مردم کمک می‌نماید. اگر به علت گوناگونی به طور عمومی از حقوق بشر دفاع کنیم، به درستی ثابت می‌کنیم که هیچ پایه متافیزیکی مناسبی وجود ندارد.

دلیل خوبی برای آنکه که چرا ما نیازمند زمینه‌های حقوق بشری در هر متافیزیک خاص نیستیم می‌تواند این باشد که آن‌ها هم اکنون نیز به بسیاری از متافیزیک‌ها متکی هستند و در حال حاضر می‌توانند از منابع بیشتری بهره ببرند. از این رو ارزشمند و عاقلانه است که از ادعاهای غیر انحصاری متکثر مرتبط با راه‌هایی که حقوق بشر [به واسطه آن‌ها] به طور قانونی پایه گذاری می‌شود، استقبال کرد. برای مثال عاملیت انسان، کرامت انسانی، ایجاد برابری، نمونه‌هایی از مبانی مختلفی هستند که منحصر به فرد و ناسازگار با دیگری نیستند.

واژگان کلیدی: حقوق بشر؛ نظریه سیاسی؛ بحران معنوی؛ کرامت انسانی؛ بنیاد اخلاقی.